

یادداشت و گزارش

ا. ش. مفسر

فرق دموکراسی با دیکتاتوری

اقدامات گسترده دولت فرانسه برای آزادی دو خیر نگار ربوده شده فرانسوی در عراق، که با پیام چند دقیقه‌ای تلویزیونی ژاک شیراک رئیس‌جمهور فرانسه در این زمینه همراه بود، نشانگر ارج و منزلتی است که در این کشور برای حرفه خیرنگاری وجود دارد. چرا که آنان و شاهدان گزارشگر رویدادها و نمایندگان افکار عمومی هستند. این اقدام دولت فرانسه همچنین بیانگر توجهی است که دست اندر کاران حکومتی در بالا ترین سطوح، به دفاع از شهروندان کشور خود زمانی که با تهدیدهایی این چنین رو به رو می‌شوند نشان می‌دهند. این اول بار هم نبود که دولت فرانسه در واکنش به ربوده شدن یا دستگیری خیرنگاران فرانسوی چنین وارد عمل می‌شد. در این جا رادیو و تلویزیون، وسیله‌ای برای شکنجه روانی و له کردن منتقدان و مخالفان حکومت با سناریوها و پرونده سازی‌های رذیله‌نانه نیست و برنامه‌هایی مثل برنامه «هویت» سیمای جمهوری اسلامی از تلویزیون پخش نمی‌شود. روزنامه‌ها، توسط شکنجه‌گران تواب ساز اداره نمی‌شود و جایی برای روزنامه‌هایی که ابزار پرونده سازی و خط و نشان کشیدن برای منتقدان و تزیین نفرت نسبت به دگراندیشانند نیست. وسائل ارتباط جمعی در جنبه خیری آن نقش شاهد و اطلاع‌رسانی را انجام می‌دهند و وسیله‌ای برای برخورداری شهروندان از حق آزادی عقیده و بیان هستند و در ارتباط بین مقامات دستگاه حکومتی و شهروندان کار حکومتگران را به نقد می‌کشند و مورد سوال و انتقاد قرار می‌دهند و آنان را در برابر انتظارات شهروندان قرار می‌دهند. مقامات حکومتی هم مودبانه برای یافتن پاسخ مستدل و منطقی تلاش می‌کنند، بدون این که عصبانی شوند چون اگر خشم بگیرند، به ضررشان تمام می‌شود و مردم دیگر به آنها اعتماد نخواهند کرد و رای نخواهند داد. در اینجا خبرنگار به خاطر انتقاد از صاحبان قدرت سیاسی مورد اهانت قرار نمی‌گیرد و برای او پرونده سازی نمی‌شود و به زندان نمی‌افتد. چرا که در

این دیار قدرت سیاسی از طرف خدا و رسول به کسی واگذار نمی‌شود، بلکه با آرای مردم و از صندوق رای بیرون می‌آید و مدت تکیه زدن به قدرت کوتاه و به اندازه فاصله دو انتخابات است. من در این ۲۰ سال اقامت در خارج و توجه به عملکرد دموکراسی غربی، که برخی گرایشهای سیاسی «انقلابی» به آن با نوعی تحقیر دموکراسی بورژوازی می‌گویند، به این نتیجه رسیده‌ام که ارزش فوق‌العاده این نوع دموکراسی برای یک ملت در این است که اجازه پیدایش حکومتگران خود شیفته، خود بزرگ بین و خودسر که هر وقت بر کسی یا گروهی خشم گرفتند بتوانند با زیر پا گذاشتن هر قانون و ضابطه‌ای حقوق آنان را لگد مال کنند، نمی‌دهد و اگر از من بپرسند به طور خیلی خلاصه و تنها در یک ویژگی، فرق بین دموکراسی و دیکتاتوری را بیان کنم خواهم گفت که در دموکراسی این رهبران هستند که برای جلب رضایت و اعتماد مردم باید برای خدمت به آنان تلاش کنند، چرا که در غیر این صورت منزوی خواهند شد. اما در دیکتاتوری این مردم هستند که باید برای جلب رضایت رهبران به آنان خدمت و از اوامرشان اطاعت کنند در غیر این صورت بسته به میزان نارضایتی رهبران که «مالک الرقاب» هستند، باید منتظر عواقب ناخوشایندی باشند که در انتظارشان است. این عواقب، می‌تواند از اخراج از کار گرفته تا زندانی شدن و در حادترین صورت، سلب حق زندگی یعنی اعدام باشد. در واقع در رژیمهای سیاسی که در آن «حفظ کیان» رهبر یا حفظ ایدئولوژی حکومتی از آسیب مورد سوال و تردید قرار گرفتن، برترین الویت است، پامبال کردن حرمت انسانها و حق حیاتشان برای حفظ این الویت، امریست که بدون دغدغه انجام می‌شود. در این رژیمها البته اهل قلم و روشنفکران مورد کینه تیزی شدید حاکمان هستند و قربانیان بی دفاع انتقامجویی آنان. نمونه بارز آن، وضع اهل قلم و روشنفکران در رژیم جمهوری اسلامی است و قربانیان قتل‌های زنجیره‌ای، چون اسناد جنایت و درنده‌خویی و جاریت سیستم و رهبران آن. من وقتی و اکتشفا و تلاشها و پیامهایی که مقامات دولتی فرانسه در مساله ربوده شدن دو خیر نگار فرانسوی برای فرانسویان و خانواده‌های دو خیر نگار، فرستادند را، با کم توجهی که خانواده‌های دو نویسنده قربانیان قتل‌های وزارت اطلاعات رژیم، از سوی ما دیدند مقایسه می‌کنم، هم در برابر خانواده قربانیان، هم در برابر

«بورژوازی» احساس شرمندگی می‌کنم و می‌بینم هنوز ما از بورژوازی خیلی چیزها باید یاد بگیریم، اگر چه دهها سال پیش فرخی یزدی یاد آور شده بود که:

در دفتر زمانه فتد نامش از قلم
هر ملتی که مردم صاحب قلم نداشت.



درک ضرورت تحول

درک تحولات زمان و ارزیابی درست از شرایط و پذیرفتن ضرورت بازنگری در هدفها و راهکارها و انطباق آن با تحولات زمان در کار سیاسی، امریست که به همان نسبت که فرد یا گروه سازمانگر سیاسی ظرفیت و توانایی آنرا داشته باشد، می‌تواند میزان موفقیت فرد یا گروه سازمانگر را در تحقق برنامه‌هایش افزایش دهد و میزان موفقیت، به نوبه خود سبب می‌شود فرد یا گروه سازمانگر به عاملی تاثیر گذار در تحولات و معادلات سیاسی تبدیل شود. عدم درک تحولات و شرایط زمان و تن ندادن به ضرورت تغییر می‌تواند زیانهای غیر قابل جبران به بار آورد که کمترین آن از دست دادن زمان و فرصتهاست و در شکل حاد آن رویا روشن شدن با شرایط بحرانی و غیرقابل کنترل است که می‌تواند هزینه سنگین در سطح ملی در بر داشته باشد و به از صحنه خارج شدن فرد یا گروه سیاسی با شکستی خرد عملکرد صدام حسین در ماجرای حمله به کویت و پی آمدهای بعدی آن از این نمونه بود. این ملاحظات البته بیشتر مربوط است به شرایط کار سیاسی در «قانونی» اعم از این که فرد یا گروه سازمانگر در قدرت باشد یا در اپوزیسیون، نقش محدود در سطح منطقه‌ای داشته باشد یا نقشی بزرگ و در گیر در معادلات بین‌المللی. اما برای گروه یا فرد سازمانگر در فعالیت براندازی یک نظام مستقر، مساله بسیار

حاد است و در واقع به طور دائم مساله بود و نبود مطرح است. در هر حال در سیاست همه تاریخ مصرف دارند. شخصیت‌ها و چهره‌های سیاسی در سرزنش‌های پیدا می‌شوند و نقشی را بازی می‌کنند، خوب یا بد با درجاتی از موفقیت یا ناکامی و بعد نقاشان پایان می‌پذیرد و سپس تاریخ است که قضاوت می‌کند.

ما در ۱۵ سال پایانی قرن بیستم شاهد تحولات پر تلاطمی در عرصه بین‌المللی، در بلوک شرق بودیم که به گمان من درک ضرورت تغییر در روشهای گذشته در رهبران بلوک شرق و تن دادن به آن اگر چه گاه با جانسختی‌هایی همراه بود، اما هزینه این تحولات را پایین آورد. در لهستان ژنرال یاروزلسکی که در مقام دبیر اول کمیته مرکزی حزب کمونیست، در برابر ظهور اعتصابات کارگری در آن کشور در دسامبر ۱۹۸۳ حالت جنگی اعلام کرد و رهبر اتحادیه کارگری همبستگی لخ والس را به زندان افکند، در برابر رشد اعتراضات که «سوسیالیسم را به خطر افکنده بود» دست به سرکوبی خونین گسترده از نوع استالینی و زیرآب کردن سر رهبر اتحادیه همبستگی نزد، بلکه دولت کمونیستی به عقب نشینی منظم در برابر جنبش اعتراضی دست زد و رهبر اتحادیه همبستگی و زندانیان سیاسی آزاد شدند. دولت لهستان سر انجام در ۵ آوریل ۱۹۸۹ موافقتنامه‌ای با مخالفان امضا کرد که در کشورهای بلوک شرق بی سابقه بود: بازگشت به کثرت احزاب سیاسی و اتحادیه‌های کارگری و برگزاری انتخابات نسبتاً آزاد(۱)، انتخاباتی که در نتیجه آن کمونیستها ناچار شدند قدرت را به مخالفان واگذار کنند. لخ والس که در سال ۱۹۸۳ برنده جایزه نوبل صلح شده بود در سال ۱۹۹۰ برای یک دوره ۵ ساله به عنوان رئیس‌جمهور لهستان انتخاب شد. او سه سال پیش در انتخابات ریاست جمهوری لهستان کمتر از یک درصد آرا را به دست آورد. تاریخ مصرفش به همین سرعت گذشت. تحولات در کشورهای بلوک شرق با برداشته شدن دیوار برلین در توامبر ۱۹۸۹ به فراز تاریخی تازه‌ای رسید. اتحاد شوروی که آقای گورباچف در راس قدرت سیاسی آن قرار داشت، مردی که در سال ۱۹۸۷ «پروستریکا» یا ضرورت اصلاحات اقتصادی اجتماعی را در دستور کار قرار داده بود و بعد بر ضرورت «گلاسنوست» یا شفاف و

بقیه در صفحه ۱۰